

# نهضت‌های

## ضد عقل در

### تاریخ اسلام

(۲)

فرهاد تاج دینی

بر گرفته از  
آثار متفکر شهید  
مرتضی مطهری

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

علل رشد نهضت‌های ضد عقل

۱ - عوام‌پسندی.

عامه مردم که اهل تعقل و تفکر و تجزیه و تحلیل نیستند، همواره «تدین» را مساوی با «تعبد» و تسلیم فکری به ظواهر آیات و احادیث و مخصوصاً احادیث می‌دانند و هر تفکر و اجتهادی را نوعی طغیان و عصیان علیه دین تلقی می‌نمایند، خصوصاً اگر سیاست وقت بنا به مصالح خودش از آن حمایت کند و خاصه

اگر برخی از علماء دین و مذهب این طرز تفکر را تبلیغ نمایند و بالاخص اگر این علماء خود واقعاً به ظاهر گرانی خویش مؤمن و معتقد باشند و عملاً تعصب و تصلب بورزند. حملات اخباریین علیه اصولیین و مجتهدین و حملات برخی فقهاء و محدثین علیه فلاسفه در جهان اسلامی از چنین امری ریشه می‌گیرد. اصولاً توده‌ها، شعاع در کشان از سرحد ظاهر نمی‌گذرد و نهفته را روشن نمی‌سازد و آنقدر

برد ندارد که تا اعماق باطنها نفوذ کنند. امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای که برای محمد بن ابی بکر نوشت می‌گوید: ولقد قال لی رسول الله: انی لا اخاف علی امتی مؤمناً ولا مشرکاً اما المؤمن فیمنعه الله بسایمانه و اما المشرک فیقمعه الله بشرکه و لکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول مات عرفون و یفعل ماتنکرون.

ترجمه: «بیا میر به من گفت من بر امتم از



مؤمن و مشرک نمی ترسم. زیرا مؤمن را خداوند به سبب ایمانش باز می دارد و مشرک را بخاطر شرکش خوار می کند و لکن بر شما از هر منافق دل دانا زبان می ترسم که آنچه را می پسندید می گوید و آنچه را ناشایسته می داند می کند.» و لذا در طول تاریخ اسلام می بینیم هر وقت مصلحتی به خاطر مردم و اصلاح وضع اجتماعی و دین آنان قیام کرده است و منافع سودجویان و بیدادگران به مخاطره افتاده است. آنها بلافاصله لباس قدس پوشیده اند و به تقوی و دین تظاهر کرده اند.

اخباریها صورت حرفشان این بود که ما از خودمان حرفی نداریم و هر چه هست، قال الباقر (ع) و قال الصادق (ع) است. مرحوم سید نعمت الله جزایری در این باره استدلال می کند که: «اگر در روز قیامت بنده ای از بندگان خدا را در پای میزان الهی حاضر کنند و از او بپرسند توجه کردی؟ و او بگوید من به دستورات امامان معصوم (ع) عمل کرده ام، هر جا نصی بود بدان عمل می کردم، و هر جا نصی نبود احتیاط می کردم. آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که خداوند چنین بنده ای را ملامت کند و به دوزخ ببرد و عذاب نماید، و از سوی دیگر بنده ای که به روایات اعتناتی نداشته و احادیث را به بهانه ای مختلف کنار می گذاشته و بدانها عمل نمی کرده است (یعنی اصولی) به بهشت ببرند، حاشا و کلاً»<sup>۲</sup>

ظاهر سخن زیبا و عوام فریبانه است اما بحث بر سر این است که اینگونه تعبدها و تسلیم ها تسلیم به قول معصوم نیست، تسلیم بجهالت است. اگر واقعاً محرز شود معصوم سخنی گفته، اصولین هم تسلیم هستند.

#### ۲ - توطئه های سیاسی.

هنگامی که به علل پیدایش برخی جریانات فکری پرداخته می شود، رد پای مسائل سیاسی را می توان در انسجام و بقاء آن جریان ملاحظه

نمود. به عنوان مثال تاریخ نشان می دهد که مسئله قضا و قدر در زمان بنی امیه مستمسک قرص و محکمی بوده برای سیاستمداران اموی. آنها جداً از مسلک جبر طرفداری می کردند و طرفداران اختار و آزادی بشر را به عنوان مخالفت با یک عقیده دینی می کشتند یا به زندان می انداختند... در کتاب تاریخ علم تألیف شبلی نعمان جلد اول صفحه ۱۴ می نویسد: «اگر چه برای اختلاف عقائد، تمام عوامل و اسباب فراهم بوده لکن آغاز آن از سیاست و پولتیک یا مقتضیات مملکتی بوده است. در زمان امویان چون بازار سفاکی رواج داشت. قهراً در طبایع شورش پیدا می شد. لکن هر وقت کلمه شکایتی از زبان کسی در می آمد طرفداران حکومت حواله بتقدیر کرده، و او را ساکت و خاموش می کردند که آنچه می شود مقدر و مرضی خداست و نباید هیچ دم زد. آمتا بالقدر خیره و شزه»<sup>۳</sup>

#### ۳ - موجه کردن عقاید غیر منطقی.

میان آنچه مؤسسين مکتبی طرح می کنند و تفاسیر و توجیهانی که بعدها بر آن مطالب نوشته می شود، گاه فاصله زیادی است. اندیشه ای که بی پرده اظهار شود، سخاقتش معلوم می گردد اما با دهها توجیه و تفسیر عقلی و یا عرفانی و آمیخته ساختن با ادبیات و هنر مقبول جلوه می کنند. چنانکه «امام محمد غزالی» تا حدود زیادی اصول اشاعره را تحکیم و تثبیت نمود ولی مبانی دیگری به آنها داد. کلام به وسیله غزالی به عرفان و تصوف نزدیک شده است. مولانا محمد رومی صاحب کتاب مثنوی نیز به نوبه خود اشعری مذهب است ولی عرفان عمیق او به همه مسائل رنگ دیگری داده است. فخر رازی نیز که با افکار فلاسفه آشنا بود، کلام اشعری را تحول و نیرو بخشید.<sup>۴</sup> درباره اخباریون هم جریان از همین قرار است.

#### ۴ - افراط کاریها.

تفریطها در بسیاری مواقع، عکس العمل افراطهاست. چنانکه درباره معتزله گفته اند که در زمان خودشان به روشن فکری معروف بودند. مثلاً اسم «جن» در قرآن برده شده است و یک سوره بنام «جن» داریم. اینها وجود جن را انکار می کردند و به طور کلی هر چه را که با عقل جور در نمی آمد به این معنی که عقل آنها نمی توانست آن را حل کند فوراً در صدد انکارش بر می آمدند.

#### ۵ - تبلیغ تضاد دین و فلسفه.

در تاریخ، گروهها و اشخاص زیادی بوده اند که به عمد و یا از روی سادگی با فلسفه در افتاده اند و آن را در تناقض با متون دینی تبیین کرده اند. یکدسته از اینان مانند غزالی با مطالعه فلسفه اجمالاً فهمیدند که رواج آن در حوزه های علمی اساس اشعریت را به نحو بنیادی و عمیق بر هم می ریزد. استاد سید جلال الدین آشتیانی در نقدی که بر تهافت الفلاسفه غزالی نگاشته است، معتقد است: «غزالی تهافت را در دوران و یا زمانی تألیف کرد که حوزه فلسفی وجود نداشت، و یا اگر وجود داشت از اهمیت برخوردار نبود و کتابی آنچنان در محیط پر رونق مذهب تشبیه و اشعریت فتح مطلق بحساب آمد. غزالی در آن زمان بیرو مخلص مکتب اشاعره بود، ولی مخالفان اشاعره نیز سکوت نداشتند، لیکن مذهب ابوالحسن اشعری وسعت یافت. بنده اعتقاد ندارم که غزالی فلسفه را خوب فهمیده است، و بعد از هضم معضلات آن برای حفظ طالبان علم، و یا ارشاد گمراهان وادی ضلالت تهافت را تألیف کرده است. چه آنکه او کثیری از مسائل را باطل دانسته است که در حقیقت باطل نیست، و رد کردن و تیشه بر ریشه آن مباحث زدن وسیله ای است که به زعم او مثلاً برای حفظ بیضه اسلام و





جلوگیری از الحاد فرقه اتباع ابوالحسن اشعری که به گمان او هدف مقدسی است، نوشته شده است.<sup>۵</sup> و یا فخر رازی در شرح خود «الاشارات و التنبیها» با عجله و بدون تأنی قبل از آنکه کلام شیخ را تقریر نماید، بخصوص در مواضعی که اشکال بر مسلک اشعری وارد می‌شود، و کار به نفی یکی از اصول اشعریت می‌کشد عنان اختیار را از کف می‌دهد.<sup>۶</sup>

برخی دیگر در مقام دشمنی با فلاسفه بر آمده‌اند، در حالی که از فلسفه بی‌خبر بوده‌اند. چه خوب گفته است یعقوب بن اسحاق کندی در مقام دفاع از فلسفه که مطالعه فلسفه برای مخالفین هم واجب است، زیرا برای رد چیزی باید قبلاً فهمید که آن چیست. به عبارت دیگر اگر باید فیلسوفی کرد باید فیلسوفی کرد، و اگر نباید فیلسوفی کرد باز هم باید فیلسوفی کرد. نقل است که روزی ملاصدرا از ده کهک جهت زیارت به قم آمد. هنگامی که در حرم مطهر مشغول زیارت بود، با کمال تعجب صدائی به گوشش رسید که ملاصدرا را لعنت می‌کرد. نزدیک‌تر رفت و از شخص نفرین کننده پرسید، مگر ملاصدرا چه گفته است که لعنتش می‌کنی. وی در پاسخ گفت، می‌گویند وی معتقد به وحدت واجب الوجود است. ملاصدرا لبخندی زد و به وی گفت، اگر این اعتقاد را دارد، پس لعنتش کن.

ملاصدرا خود در اسفار و در اسرار الایات عبارتی درباره حکمت متعالیه و فلسفه دارد که: ثباً لفلسفة تكون قوانينها غير مطابقة لشريعة الحقنة المحمدية (ص) یعنی مرگ بر آن فلسفه‌ای که بآیین خدا موافقت ندارد.<sup>۷</sup> استاد علامه طباطبائی رحمه‌الله علیه نیز در مقدمه کتاب علی و الفلسفة الالهية می‌فرماید: حقاً انه لظلم عظیم ان یفرق بین الدین الالهی و بین الفلسفة الالهية. یعنی دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم دانستن به راستی ستمی بزرگ

است.

### واقعیت چیست؟

برخی گمان کرده‌اند که ریشه تفکر عقلانی در میان مسلمین ناشی از ارتباط با تفکرات یونانی بوده است. اما حقیقت این است که رشد تفکر عقلانی بویژه در میان شیعیان اولاً ناشی از طرح مسائل عقلانی در قرآن و دعوت به تعقل و تفکر از جانب قرآن است. و ثانیاً سیره ائمه اهل بیت (ع) و تجزیه و تحلیل آن مسائل که در صدر آنها نهج البلاغه است، سبب شد که عقل شیعی از قدیم الایام به صورت یک عقل فلسفی درآید. و البته این یک بدعت و چیز تازه در اسلام نبود، راهی است که خود قرآن پیش پای مسلمانان نهاده است و ائمه اهل بیت (ع) به تبیح تعلیمات قرآنی و به عنوان تفسیر قرآن آن حقائق را ابراز و اظهار نمودند.<sup>۸</sup> محققین اهل تسنن همگی معترفند که علی (ع) حکیم اصحاب بود و عقل او مرتبه‌ای بسیار والا داشت.

در نهج البلاغه در حدود چهل نوبت در باره مسائل نظری بحث شده، و در کافی مستجاوز از دویست حدیث در ابواب توحید آمده و توحید صدوق در حدود چهارصد و پنجاه صفحه در مسائل مختلف توحیدی بحث کرده است. در خود قرآن به سبک استدلالی و برهانی به برخی مطالب استدلال شده است از قبیل: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء ۲۲) و یا «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّي بَسْغَضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

(مؤمنون ۹۱)  
این آیات به چه منظوری طرح شده است؟ اینها دستورالعمل نیست تا گفته شود وظیفه ما عمل است و بس، بلکه یک سلسله مسائل نظری است. اگر این مسائل برای عقل بشر قابل فهم و درک نیست، در طرح اینها چه

سودی است؟ درست مثل اینکه معلمی بر سر کلاس اول ابتدائی مسائل مربوطه به دوره دانشگاه را طرح کند، و از کودکان درخواست کند که آنچه من می‌گویم اگر چه شما نمی‌فهمید ولی بپذیرید. در حدیث است که از علی بن الحسین (ع) در باره توحید پرسش شد. فرمود خداوند می‌دانست در آخر الزمان گروه‌هایی ژرف‌اندیش خواهند آمد. از اینرو قل هو الله احد و آیات اول سوره حدید را فرستاد و هر کس سخنی غیر آنها بگوید هلاک شده است (کافی ج ۱ ص ۹) و عجیب این است که نظریات دقیق فلسفی و عرفانی ثابت کرده است که آیات قل هو الله احد و آیات اول سوره حدید قله نهائی توحید و معرفت است.<sup>۹</sup>

مرحوم علامه طباطبائی این بحث را از زاویه دیگری مطرح می‌کند. ایشان در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف می‌فرمایند: «مردم در شرح امثال این آیات مسلک‌های مختلف انتخاب کرده‌اند و اکثر پیشینیان از عامه بر آنند که بحث در اینگونه آیات روا نیست. علم اینها را باید بخدا واگذار کرد. این دسته بحث از «حقائق دینی» و تعمق در ماوراء ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می‌شمارند. اما عقل برخلاف نظر آنها حکم می‌کند و کتاب و سنت نیز نظر آنانرا تأیید نمی‌نماید. آیات قرآن به شدت تمام دعوت می‌کند به تدبر و تعمق و کوشش در معرفت خدا و آیات خدا بر رویه تذکر و تفکر و نظر و استدلال عقلی و روایات متواتر نیز در همین معنی آمده است. معنی ندارد به مقدمه‌ای که مستلزم نتیجه‌ای است امر شود اما خود نتیجه ممنوع باشد دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است نه برای چیز دیگر.»

پیوندی که در دین اسلام میان عقل و دین هست، در مورد هیچ دینی وجود ندارد. نمونه‌اش مسیحیت است که میان ایمان و عقل تضاد قاتل است. اما اسلام عقل را به آن پایه از





ارزش ارتقاء می‌دهد که حکم شرع و حکم عقل، تلازم می‌یابند. یعنی هر چه که عقل به لزوم آن حکم کند، دین هم حکم بلزوم آن می‌کند و هر چه را که دین حکم بلزوم آن کند، عقل هم حکم می‌نماید. به این معنی که اگر عقل مصلحتی را کشف کرد (کشف یقینی و نه ظنی و احتمالی) در این موارد حکم می‌شود که حتماً اسلام دستورش چنین است ولو آنکه دستوری از ناحیه نقل نرسیده باشد. فقهاء به مواردی گاهی فتوا می‌دهند که دلیل نقلی از ناحیه شارع نرسیده است. مثلاً مسئله‌ای در فقه به نام «ولایت حاکم» مطرح است. یعنی حاکم شرعی در بسیاری موارد حق ولایت دارد. اگر شخصی بمیرد و وصیتی معین نکرده باشد و قیم شرعی او وجود نداشته باشد، تکلیف بچه‌های وی چیست؟ می‌گویند تکلیف این موارد را حاکم شرعی معین می‌کند در صورتی که نه آیه‌ای است و نه خبر صددرصد صحیح. بلکه می‌گویند اسلام دینی است که مصالح مردم را بلا تکلیف نمی‌گذارد. روی این حساب علمای اسلام می‌گویند هر دستوری از دستورات اسلام چه واجب و چه مستحب و یا حرام و مکروه، حتماً به خاطر یک مصلحت و یا دفع مفسده است و به همین جهت خاصیت حکیمانهای دارد.<sup>۱۱</sup>

لحن قرآن کریم نسبت به انسانها همواره با ادب و متانت همراه است. هیچگاه خداوند مردم را با عنوان «حیوانات» خطاب نکرده است. همیشه با اوصافی همچون «یا ایها الناس»، «یا ایها المؤمنون» و... توصیف نموده است. اما در برخی آیات قرآن زبان به تعبیری می‌گشاید که تقریباً نوعی دشنام است. یکی از آن موارد جایی است که بشر عقلش را به کار نمی‌بندد. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدُّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُحِقُّونَ» یعنی بدترین جنبنده‌ها در نزد خدا انسانهایی هستند که خدا به آنها زبان داده ولی لالند. گوش داده

اما کردند و عقل داده ولی تفکر و تعقل نمی‌کنند.

### آثار شوم جدائی تدین از تعقل

علی (ع) می‌فرماید: «هر که در او خصلتی از خصال نیک بر من ثابت شود او را بر آن پذیرا می‌شوم و از نبودن چیزهای دیگر چشم می‌پوشم، لیکن از نبودن خرد و دین چشم نمی‌پوشم. زیرا فقدان دین جدائی از امنیت خاطر است و زندگی با ناامنی گوارا نخواهد بود. فقدان خرد نیز به منزله فقدان حیات است و بی‌خرد را جز با مردگان نتوان قیاس کرد.»

دیانت بدون حیات عقلی به رکود و تحجر و سرانجام مرگ می‌انجامد. شاید یکی از عمده‌ترین دلایل روی گردانی جوامع از دین تضادی است که متدینین در رفتار خویش با علم و دانش برقرار کرده‌اند. در باره اسلام که دین فطرت است، همواره این پرسش وجود دارد که اگر این دین با طبیعت انسانها سازگار است، پس علت اعراض‌ها چیست؟

استاد شهید مطهری در پاسخ به این سوال می‌فرماید: «وقتی که علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر گیوتین برود، مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد.»

و رمز عقب‌ماندگی مسلم‌المنان هم در همین نکته نهفته است. اگر ما می‌خواهیم عدالت در بین ما حکمفرما باشد، اگر می‌خواهیم جامعه به امور اجتماعی علاقمند باشد، منحصرراً راهش علم است و علم آنها هم علمی که عمومیت داشته باشد و از راه دین و به صورت یک جهاد مقدس درآید. اگر ما این جهاد مقدس را شروع نکنیم دنیا خواهد کرد و ثمره‌اش را هم خود آنها خواهند برد. و خدا می‌داند که آنوقت این کوتاهی ما چه لطمه بزرگی به پیکر اسلام دارد.»

کما اینکه به عنوان نمونه در اواخر

حکومت عثمانی و در جوامع اهل سنت فقهائی ظاهر گشتند که در برابر هر پدیده و اختراع نوینی فتوا صادر کردند مانند: حرمت نوشیدن قهوه، حرمت پوشیدن کلاه بوق یا قیفی، حرمت جاب قرآن در جابخانه‌های تازه تأسیس شده، حرمت پوشیدن لباس سیاه، حرمت خارج شدن زن از خانه، حرمت رفتن زنان به قبرستان، حرمت ازدواج دختر و پسری که هر دو از یک گاو و یا گوسفند شیر خورده‌اند، حرمت خرید و فروش رادیو، حرمت معامله تلفنی، حرمت خرید و فروش تلویزیون، حرمت سخنرانی در بلندگو و...»<sup>۱۲</sup>

طبیعی است چنین فقهی نمی‌تواند پاسخگوی نیازها و مقتضیات زمانش باشد برای نیازهای جامعه اگر دیستاران برنامه ندهند، دیگران بدلیل نبودن آب سالم، آب آلوده عرضه خواهند کرد. در کتاب فلسفه قانونگذاری در اسلام آمده است: «در قرون سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی قوانین تازه اروپائیان به صورت مدرن درآمد، در این زمان بود که دولت اسلامی وقت به گمان اینکه فقه اسلامی نمی‌تواند با مقتضیات زمان پیش رود و نیازمندیهای آن را پاسخ دهد، به قوانین خارجی و غیراسلامی روی آورد. قانون تجارت بازرگانی فرانسه در سال ۱۲۶۷ هجری و ۱۸۵۰ میلادی مورد استفاده دولت عثمانی قرار گرفت. قانون اراضی و کفبری و جزایی فرانسه در سال ۱۲۷۶ هجری قمری مطابق ۱۸۵۸ م برای تنظیم قوانین ارضی مورد استفاده دولت عثمانی قرار گرفت و به وسیله قوانین ایتالیا تعدیل شد.»

این بحث بویژه در ربط با اسلام به عنوان دین خاتم حساسیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. «اسلام دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی آمده، پس چگونه ممکن است فقهی از نظامات و جریان طبیعی بی‌خبر باشد، بتکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد، و



آنگاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریانات و تحولات و پیشرفتهای است کاملاً و بطور صحیح استنباط کند»  
 متدینین جامد بیش از محتوا و روح احکام، به شکل و ظاهر و قالب اهمیت می دهند و این عامل بزرگ عقب ماندگی ملل مسلمان در دهه های اخیر بوده است و به دلیل خصیصه دیانت و جمود، مبارزه با این دینداران ناآگاه، کاری بس طاقت فرساست و جسارت و جرأتی علی گونه می طلبد. علی (ع) در جنگ با خوارج خود را می ستاید. چرا که تقوای ظاهری خوارج طوری بود که هر مؤمن نافذ الایمانی را به تردید وامی داشت. آنان دوازده هزار نفر بودند که از سجده زیاد پیشانی شان و سر زانویشان پنبه بسته بود. زاهدانه می خوردند و زاهدانه می پوشیدند و زندگی می کردند و زبان شان همواره به ذکر خدا مشغول بود و لذا علی (ع) می فرماید: «این من بودم که خطر بزرگی را که از ناحیه این خشک مقدسان متوجه جامعه اسلامی شده بود، درک کردم. پیشانیهای پنبه بسته اینها و جامه های زاهدانه و زبانهای دائم الذکرشان نتوانست چشم بصیرت مرا کور کند. من بودم که دانستم اگر اینها با بگیرند، چنان اسلام را به جمود و تقشرو تجرّ و ظاهر گرائی خواهند کشاند که دیگر کمر اسلام راست نشود.»  
 و حقیقت این است که کدام روح نیرومند است که در مقابل قیافه های حق به جانب این مستدینین تکان نخورد و کدام بازوست که برای فرود آمدن بر فرق اینها بالا رود و نلرزد. در تاریخ ضبط است که یک شب علی (ع) در میان کوچه و بازار بسایکی از اصحاب عبور می کرد. یکوقت زمزمه سوزناک دل ربائی از قرآن شنیدند که این آیه را می خواند: اَمِنْ هُوَ قانت انا اللیل ساجداً و ... کسی که همراه حضرت بود پاهایش خشک شد

و گفت: این چه مرد سعادت مندی است. خوشحال او.  
 حضرت فرمود: خیر، غبطه به حال او نخور. قصه گذشت بعد از مدتی که جریان خوارج پیش آمد، اتفاقاً همان شخص خدمت حضرت بود. در میان کشتگان عبور می کردند. به جنازه مردی رسیدند، حضرت به آن شخص فرمود: این همان مردی است که آن شب تلاوت قرآن می کرد.<sup>۱۳</sup>

مهمترین آثار تخریبی که جدائی دین از تعقل بلحاظ تربیتی دارد و موجب افزایش مشکلات و لاینحل ماندن آنها می گردد عبارتند از:

۱ - جمود

جمود عبارت است از روح ضدتحقیق؛ حالتی که مقدس ترین روحیه که روحیه تحقیق و کاوشگری است از بشر گرفته می شود. انسانها، حقیقت طلب آفریده شده اند اما به واسطه بیماری خطرناک جمود، این روحیه را از دست می دهند و دست به جسانبنداری های بیهوده می زنند.

«جامد از هر چه نواست متنفر است و میان هسته و پوسته، وسیله و هدف فرق قائل نیست. از نظر او دین مأمور حفظ آثار بیاستانی است. از نظر او قرآن نازل شده برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست میخکوب نماید. جامدها و جاهلها (تیپ افراطی مقابل جامدها) متفقاً فرض می کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است، جزو مسائل و شعائر دینی است با این تفاوت که جامد نتیجه می گیرد این شعائر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه می گیرد که اساساً دین ملازم است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات.»<sup>۱۴</sup>

ولذا جمود جامدها و تصویری که آنها از دین ارائه می کنند، تیپ روشنفکرها را در عقایدشان نسبت به مذهب، متصلب تر می کند. و

حال آنکه اسلام، دینی است پیشرو و زنده و اجتهاد موتور محرک اسلام است. «مرحوم آیت الله حجت در تعریف اجتهاد می گویند: اجتهاد اصل معنایش این است که یک مسئله جدید که شخص نسبت به آن هیچ سابقه ذهنی ندارد و در هیچ کتابی هم طرح نشده است به وی عرضه شود و این شخص بتواند فوراً آن مسئله را بر اساس اصولی که در دست دارد به طور صحیح تطبیق کرده و استنتاج نماید. اجتهاد واقعی این است و آلا آموختن مسائل جواهر و حفظ کردن مقدمه و صغری و کبری و نتیجه آن و اینکه مثلاً صاحب جواهر چه می گوید و او هم همان نظر را برگزیند، اینها اجتهاد نیست. اصل در اجتهاد ابتکار است.»<sup>۱۵</sup>

ادامه دارد

زیر نویس

- ۱ - جاذبه و دافعه علی (ع) صفحه ۱۸۸
- ۲ - کیهان اندیشه شماره ۱۳
- ۳ - انسان و سرنوشت صفحه ۲۱
- ۲ - تلام و عرفان صفحه ۵۰
- ۵ و ۶ - کیهان اندیشه شماره ۱۲
- ۷ - کیهان فرهنگی شماره ۵ مرداد ۶۳
- ۸ - سیری در نهج البلاغه صفحه ۴۰
- ۹ - اصول فلسفه ج ۵ صفحه ۱۳
- ۱۰ - اسلام و مقتضیات زمان صفحه ۱۳۸
- ۱۱ - امدادهای غیبی در زندگی بشر صفحه ۴۷
- ۱۲ - کیهان اندیشه شماره ۱۱ مقاله تکامل رکود فقه اجتهادی اهل سنت
- ۱۳ - اسلام و مقتضیات زمان صفحه ۶۸
- ۱۴ - حقوق زن در اسلام بخش جامدها و جاهلها
- ۱۵ - تعلیم و تربیت اسلامی صفحه ۸